

روش‌شناسی

فلسفه سیاسی و علم سیاست

باسمه‌الحق

۱. تمایز پوزیتیویستی علم و فلسفه: تمایز فلسفه سیاسی و علم سیاست، بر اساس تعریف آگوست کنت از معرفت علمی که آن را معرفتی اثباتی و آزمون‌پذیر می‌داند، تمایزی روش‌شناختی است. تعریفی پوزیتیویستی و اثباتی از علم خصوصاً نسبت به موضوعات اجتماعی و سیاسی، پدیده‌ای نوظهور است که در مقطعی خاصی از دوران مدرن یعنی قرن نوزدهم بروز می‌یابد و پس از گذشت یک سده نیز گرفتار تزلزل و تردید می‌شود. کنت براساس تعریفی که از علم ارائه می‌دهد، تفاوت علم و فلسفه را مربوط به موضوعات آنان نمی‌داند، بلکه تفاوتی روشی قلمداد می‌کند. از نظر او، علم و فلسفه به حسب موضوع، می‌توانند قلمرو مشترکی داشته باشند؛ یعنی همه موضوعاتی که با روش علمی مورد تفحص قرار می‌گیرند، با روش فلسفی نیز قابل بحث و گفت‌وگو هستند. از نظر او علم و فلسفه علاوه بر تفاوت در روش، به لحاظ تاریخی نیز در تقابل با یکدیگر هستند؛ به این معنا که فلسفه به لحاظ زمانی مقدم بر علم است. ترتیب زمانی فلسفه و علم نسبت به موضوعات مختلفی که محل بحث آنهاست موجب می‌شود تا اموری که با روش علمی شناخته می‌شوند، قبل از آن در محدوده موضوعات و مسائل فلسفی قرار گرفته باشند؛ البته این قاعده درباره موضوعات سیاسی نیز جاری خواهد بود؛ بنابراین آنچه اینک در حوزه علم سیاست قرار می‌گیرد، بیش از آن که به صورت علمی شناخته شود، محل بحث فیلسوفان سیاسی بوده است.

در این نگاه، تفاوت فلسفه سیاسی و علم سیاست از نوع تفاوت فلسفه و علم است و تفاوت فلسفه و علم به روش عقلی یا اثباتی آنهاست. بر اساس تقابلی که بین معرفت عقلی و دانش اثباتی و آزمون‌پذیر پدید می‌آید، فلسفه سیاسی هر نوع تلاش برای شناخت مسائلی است که به روش عقلی در عرصه سیاست رخ می‌دهد، زیرا علم سیاست معرفتی است که با روش آزمون‌پذیر به شناخت

سیاست می‌پردازد.

۲. **متافیزیک و فلسفه سیاسی:** دیدگاه‌های به اصطلاح علمی مدرن، تا آن جا که در بیان تقابل علم و فلسفه به تعریف و تحدید علم و از جمله علم سیاست می‌پردازند، دقیق‌تر سخن می‌گویند. آنها در این دست از تعریفات دست کم حوزه کار خود را مشخص می‌کنند و لکن تعاریف آنان از فلسفه یا فلسفه سیاسی دارای ابهام است. علم سیاست در تعریف مدرن خود نظیر جامعه‌شناسی و دیگر علوم انسانی یا طبیعی دانشی است که می‌کوشد فارغ از ارزش‌ها یا مباحث متافیزیکی با روش تحصلی یا به اصطلاح عینی به شناخت پدیده سیاست و آنچه در حوزه اقتدار و حاکمیت قرار می‌گیرد، بپردازد، و اما فلسفه سیاسی چیزی جز نگاه فلسفی به پدیده سیاست نیست. اگر از نظر کسانی که اینک با عنوان فیلسوف سیاسی شناخته می‌شوند، به خصوص از منظر فیلسوفان سیاسی دنیای اسلام بنگریم، تعریف مدرن از فلسفه سیاسی تعریف جدیدی است که خالی از خطا و نقص نیست. آنان از تعریفی که درباره کار آنان می‌شود خبر نداشته‌اند و در صورت خبردار شدن به صحت آن نمی‌توانند حکم کنند.

در تعریف مزبور فلسفه سیاسی بخشی از فلسفه دانسته می‌شود؛ یعنی فلسفه یا روش فلسفی در این تعریف نقش محوری دارد و حال آن که فلسفه در نگرش کسانی که به فلسفه سیاسی می‌پردازند به دو معنای خاص و عام به کار می‌رود. معنای خاص فلسفه، متافیزیک و علمی است که به مباحث وجود می‌پردازد. فلسفه به این معنا گرچه بنیادهای متافیزیکی معرفت سیاسی را فراهم می‌کند، لکن خود هرگز به موضوعات سیاسی نمی‌پردازد تا آن که به این اعتبار فلسفه سیاسی را پدید آورد.

فلسفه به معنای عام همان معرفتی است که در قبال معرفت ظنی، خیالی، خطایی و مانند آن قرار می‌گیرد و به معنای دانش علمی است؛ یعنی دانشی است که به شناخت حقیقت به گونه‌ای یقینی نایل می‌شود و مراد از یقین در این تعریف، یقینی روان شناختی نیست؛ بلکه یقین علمی است که با جزم‌های ویژه خود همراه است. فلسفه به این معنا در قبال سفسطه یا شکاکیت به کار می‌رود. تفاوت فیلسوف با شکاک و سفسطایی در باور و اعتقاد به حقیقت و شناخت آن است.

معنای عام فلسفه بر خلاف معنای خاص آن علمی نیست که به موضوعی خاص یعنی به اصل وجود اختصاص داشته باشد، بلکه علم به موجودات مختلف و به بیان دیگر، علم به تعینات وجودی را نیز شامل می‌شود. فلسفه به این معنا، اسم جنس برای مطلق علم و از جمله علم به وجود است، و این معنا از فلسفه می‌تواند به موضوعات مختلفی که مورد تعلق آن است اضافه شود، مانند فلسفه الهی که به مباحث متافیزیکی و الهیات می‌پردازد یا فلسفه ریاضی که علم به کمیات منفصل و

متصل را شامل می‌شود، و یا فلسفهٔ سیاسی که همان علم به سیاست است.

۳. فلسفهٔ سیاسی به عنوان یک علم: از آنچه گذشت به دست می‌آید که متفکران مسلمان در فلسفهٔ سیاسی هرگز بحث فلسفی به معنای خاص نمی‌کردند. آنان فلسفهٔ سیاسی را مانند فلسفه ریاضی یا طبیعی، دانش مستقلی می‌دانستند. این دانش مستقل از نظر آنان چیزی جز علم سیاست نبود؛ بنابراین تقابل بین فلسفهٔ سیاسی با علم سیاست بی‌اشکال نیست. آنچه اینک فلسفهٔ سیاسی نامیده می‌شود، در نزد کسانی که به آن می‌پردازند، جدای از علم سیاست نیست.

متفکرانی که در یونان، دنیای اسلام و همچنین پس از رنسانس در سده‌های هفدهم و هجدهم، به مسائل سیاسی می‌پرداختند، گرچه اینک کار آنها با عنوان فلسفهٔ سیاسی در قبال علم سیاست قرار می‌گیرد، و لکن هیچ یک از آنها مباحثات و کاوش‌های خود را غیرعلمی نمی‌دانستند. کسانی که از قرن نوزدهم به بعد، در قبال جریان پوزیتیویستی معرفت به موضع‌گیری پرداختند و روش‌های تجربی را در شناخت حقیقت به خصوص در حوزه علوم انسانی ناکارآمد و ناتوان دانستند، اغلب به رغم نقدهایی که بر علم مدرن وارد آورده‌اند، تأملات نظری خود را غیرعلمی نمی‌دانند. آنچه را که ادmond هوسرل در بحران علم اروپایی بیان می‌کند در نقد عینیتی است که بر ذهنیت آمپیریستی و حس‌گرایانهٔ علم تحصلی به گونه‌ای عامیانه سایه افکنده است، و این نقد که بنیادهای وجودی علم اروپایی را در معرض نظر قرار می‌دهد نفی‌کننده رویکردهای علمی دیگر نمی‌باشد. تأملات اجتماعی و سیاسی‌ای که در امتداد پدیدارشناسی هوسرل شکل می‌گیرد، با آن که از تقیدات دانش تحصلی آزاد است اگر هم در اصطلاح پوزیتیویستی، علم سیاست و یا جامعه‌شناسی علمی خوانده نشود، بدون شک هویتی علمی دارد.

۴. تمایز روش شناختی: اگر بین آنچه اینک فلسفهٔ سیاسی نامیده می‌شود با علم سیاست مدرن تقابلی باشد. در علم و غیر علم بودن آنها نیست، بلکه در اموری دیگر و از جمله در روش‌شناسی است.

همهٔ آنچه که تحت عنوان فلسفهٔ سیاسی در قبال علم سیاست قرار می‌گیرد، در بعد روش شناختی از این ویژگی مشترک برخوردارند که به روش علم پوزیتیویستی و صورت‌های تعدیل یافتهٔ آن مقید نیستند؛ بنابراین عنوان جامعی که می‌تواند به سهولت همهٔ فلسفه‌های سیاسی را در بعد روشی پوشش دهد، بیشتر یک عنوان سلبی است؛ فلسفه‌های سیاسی که هر یک مدعی ارائه الگویی از علم سیاست هستند. به رغم تقابل جامعی که با علم سیاست مدرن دارند، از تمایزات درونی نیز

می‌توانند برخوردار باشند. این تمایزات آنها را به حسب اشتراکات و اختلافاتی که دارند در چند دسته می‌تواند قرار دهد، مانند فلسفه سیاسی یونان یا فلسفه سیاسی دنیای اسلام و همچنین فلسفه سیاسی مدرن که بیشتر در حاشیه تأملات فلسفه سده‌های شانزدهم به بعد شکل گرفته است.

۵. **روش‌شناسی فلسفه سیاسی:** خصلت روش‌شناسی فلسفه سیاسی دنیای اسلام گرچه متأثر از اصول موضوعه یا بنیادهای متافیزیکی آن است، لیکن به طور خاص در شیوه برهانی آن تمرکز می‌یابد. در برهان با آن که عقل نقش محوری دارد، لکن شیوه برهانی به معنای شیوه عقلی نیست تا آن که در قبال روش‌های حسی یا شهودی قرار گیرد. برهان نحوه‌ای از استدلال قیاسی است و قیاس یکی از روش‌های استدلالی در قبال استقرا و تمثیل است؛ استقرا استدلال از جزئی به کلی و تمثیل استدلال از جزئی به جزئی است و قیاس استدلالی از کلی به جزئی است.

تمثیل و استقرا گرچه دلالت‌های معرفتی جدیدی را به دنبال می‌آورند و لکن ره آورد هیچ یک از آنها معرفت علمی نیست و به همین دلیل این دو نحوه استدلال در علوم و از جمله در علم سیاست کارآمد نیستند. تمثیل و استقرا در برخی از موارد می‌توانند کاربردهای سیاسی داشته باشند و سیاست‌مدار از این وسایل برای رسیدن به اغراض سیاسی خود استفاده می‌کند، و لیکن کاربرد سیاسی آنان دلیل بر کارآمد بودن آنها در علم سیاست و فلسفه سیاسی نیست. در مواردی که استقرا و تمثیل آثار سیاسی داشته باشند، فلسفه سیاسی با نگاه برهانی خود، به مطالعه آنها می‌پردازد.

قیاس نیز در بسیاری از موارد به سرنوشت استقرا و تمثیل گرفتار است. یعنی قیاس در همه حالات خود، ثمره علمی نداشته، و در معرفت‌های علمی کاربرد ندارد. قیاس در صورتی مفید علم است که شکل برهانی داشته باشد. قیاس به اعتبار صورت و ماده خود تقسیماتی دارد، تقسیم قیاس به استثنایی و اقترانی شرطی و حمله، و یا تقسیم قیاس اقترانی حمله به صورت‌های چهارگانه از جمله تقسیمات قیاس به اعتبار صورت آن است. صور مختلف قیاس در یک تقسیم دیگر دارای دو قسم منتج و غیرمنتج هستند و قیاسات برهانی برای این که به نتیجه علمی منجر شوند باید از صور منتج استفاده کنند. قیاس به اعتبار ماده به پنج قسم خطابی - شعری - جدلی - مغالطی و برهانی تقسیم می‌شود و قیاس برهانی قیاسی است که مواد آن یقینی باشد و مراد از آن یقین علمی است که در قبال یقین روان‌شناختی می‌باشد. ابن سینا در برهان کتاب شفا خصوصیات یقین علمی را که موجب امتیاز آن از یقین روان‌شناختی می‌شود بیان کرده است.

۶. **روش قیاسی برهانی:** قیاسات برهانی به تبع انواع یقینیات دارای اقسامی هستند. انواع یقینیات

عبارتند از: اولیات، فطریات، حسیات، تجربیات، حدسیات و متواترات. اولیات، گزاره‌های بدیهی اولی و بالضروره راست هستند، آنها را نه می‌توان اثبات یا ابطال کرد و نه می‌توان در آنها تردید و شک کرد، بلکه صدق آنها از ناحیه تردید در آنها نیز ظاهر می‌شود. فطریات، گزاره‌های روشن و آشکاری هستند که در صورت تردید، می‌توان با کمک یک قیاسی برهانی، از طریق تحلیل لوازم موضوع و محمول گزاره به اثبات آنها پرداخت.

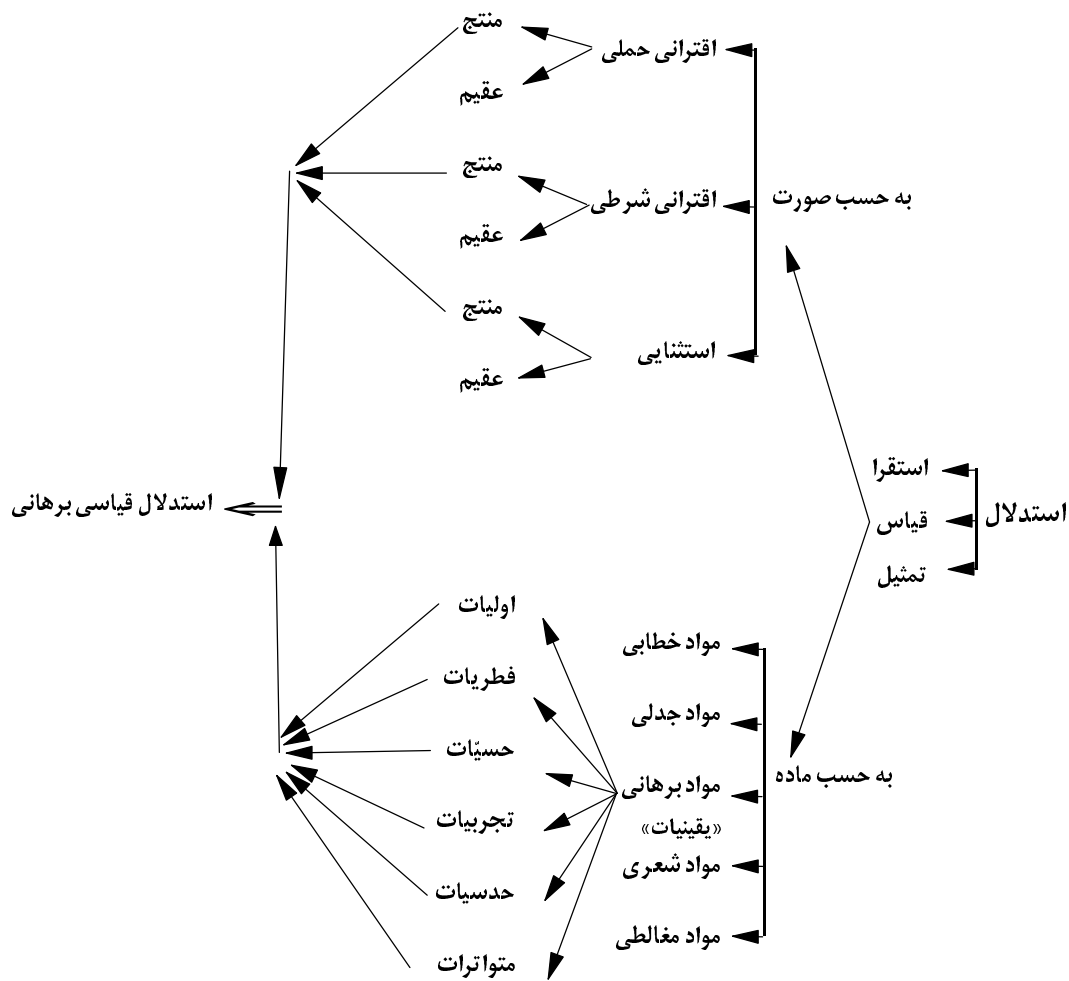
حسیات، گزاره‌های روشن و آشکاری هستند، که یقین به آنها، در گرو قیاسی است که در آنها پنهان است. یک مقدمه آن قیاسی پنهان از طریق حس تأمین می‌شود و مقدمه دیگر مبدء عدم تناقض است. حسیات گزاره‌هایی جزئی هستند. حسیات در صورتی که با یک کبرای کلی عقلی، نظیر استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین قرین نشوند، به گزاره‌های یقینی تبدیل نمی‌شوند؛ برای مثال هنگامی سفید دیدن یک شی یقینی می‌شود که به استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین یقین علمی باشد، و گر نه در حالی که از سفید دیدن خبر می‌دهیم، نقیض آن که سفید ندیدن است می‌تواند صادق باشد. وجدانیات نیز که به حس باطن شناخته می‌شوند به حسیات ملحق می‌گردند.

تجربیات، گزاره‌های یقینی و روشنی هستند، که در آنها نیز یک قیاس پنهان است، صغرای تجربیات از حسیات تأمین می‌شود. اندیشمندان مسلمان درباره کبرای تجربیات مباحث پردامنه‌ای را دنبال کرده‌اند. اگر صغرا و کبرای تجربیات تأمین نشود، دانش‌های انضمامی‌ای که از طریق تجربه به دست می‌آیند به رغم کاربردهای عملی فاقد یقین علمی خواهند بود.

حدسیات، گزاره‌های روشن و یقینی‌ای هستند که نسبت موضوع و محمول آنها و حکم مربوط به آنها، اولی نیست و حکم آنها با یک قیاس خفی نیز تأمین نمی‌شود، بلکه حکم آنها در حد ذات خود نظری بوده و نیازمند به یک قیاس برهانی آشکار است، و لکن فرد بدون آن که در استدلال مسیرهای دوگانه تفکر یعنی حرکت از مطلوب به مبادی و از مبادی به مراد را طی کند، مستقیماً پاسخ را به صورتی یقینی شهود می‌کند. حدسیات در تفسیر حکمای مشاء، اشراق و در حکمت متعالیه دارای مراتب و درجاتی هستند، همه این مراتب از سنخ دانش شهودی‌اند که با اتصال وجودی، بدون نیاز به وسایط و وسایل مفهومی و استدلالی حاصل می‌شوند. حدسیات یا نظیر حسیات گزاره‌های جزئی و یا از قبیل دیگر یقینیات، گزاره‌های کلی می‌باشند، و لکن خصوصیت آنها این است که اگر با یک قیاس دیگری عصمت صاحب حدس اجمالاً اثبات نشود، نتیجه آنها شخصی است و تنها برای صاحب حدس مفید یقین خواهد بود.

متواترات، گزاره‌های روشن و یقینی‌ای هستند که از طریق راویان متعدد به دست می‌آیند. در متواترات یک قیاس خفی وجود دارد که احتمال کذب خبر را به سوی صفر متمایل می‌گرداند. قیاس

خفی متواترات در صورتی که از جهت کبرا و صنغرا تمام باشد، یقین ناشی از آن مربوط به صدق مخبر است.



منابع معرفتی: حسی، عقلی، شهودی

۷. منابع معرفتی روش برهانی: برجسته‌ترین منبع معرفتی در روش برهانی، عقل است و لکن عقل تنها منبع معرفتی آن نیست. مواد قیاس برهانی اگر از حسیات و تجربیات باشد، در وصول به نتایج از حس نیز به عنوان یک منبع ضروری و لازم استفاده می‌کند. حدسیات گر چه یقین شخصی به دنبال می‌آورند و لکن در صورتی که با شهود انسان معصوم پیوند برقرار کنند، راه وسیع و گسترده‌ای را برای ورود دانش شهودی به عرصه علم برهانی فراهم می‌آورند. ابن سینا از همین طریق گفتار معصوم را به عنوان حد وسط برهان مورد تأیید قرار می‌دهد. متواترات نیز هنگامی که حامل متون مقدس باشند به عنوان مجرای انتقال دانش شهودی به عرصه علم برهانی عمل می‌کنند. از بیان فوق دانسته می‌شود که استفاده فلسفه سیاسی مسلمانان از روش برهانی، به معنای بی‌بهره بودن این روش از منابع معرفتی حسی و یا شهودی نیست. ارسطو و افلاطون نیز که از روش برهانی استفاده می‌کردند، در فلسفه سیاسی بی‌توجه به مشهودات و وقایع تاریخی و اجتماعی پیرامون خود نبودند، بلکه آنان دائماً به تحولات دولت - شهرهای پیرامونی خود استشهد ورزیده، یا آن که تغییرات و تحولات آنان را در معرض تحلیل و تعلیل قرار می‌دادند.

فارابی سیاست مدن را دانشی می‌داند که ناظر به حوادث اجتماعی بوده و چگونگی تحولات و تغییرات جوامع را در انتقال از یک نوع اجتماعی به نوع دیگر دنبال کند. او سیاست مدن را در قیاس با نظام اجتماعی به پزشکی و طب در قیاس با بدن تشبیه می‌کند و معتقد است که نظام بدن همان‌گونه که با طبابت به سامان می‌آید نظام اجتماعی نیز با توصیفات و تجویزات این دانش سامان می‌گیرد. ظرفیت‌های فلسفی و متافیزیکی متفکران مسلمان به تناسب تبیینی که از نبوت داشته‌اند، فرصت استفاده از شهود را نیز به عنوان یکی از منابع معرفت همواره فراهم آورده است. فلسفه سیاسی دنیای اسلام با بهره‌مندی از همین ذخیره معرفتی، ابعاد وجودی خود را در مسیر فقه سیاسی توسعه داده است. ضعیف‌ترین تبیین را از نبوت در حاشیه غربی فلسفه اسلامی، یعنی در اندیشه‌های ابن رشد، می‌توان یافت و صورت قوی‌تر آن را در جریان محوری فلسفه مشاء و بیشتر از آن را در حکمت اشراق و متعالیه می‌توان ملاحظه کرد. مبانی متافیزیکی اگر از تبیین دانش شهودی یا از وصول به آن عاجز بمانند، فلسفه سیاسی از این منبع معرفتی محروم مانده و به دو منبع عقل و حس اکتفا می‌کند.

۸. جایگاه حس و شهود در فلسفه سیاسی: حضور حس به عنوان یکی از منابع معرفتی در کنار عقل، اولاً، فرهنگی غنی از اصطلاحاتی را که ناظر به چگونگی بهره‌وری از آن است در بستر

اندیشه اسلامی به دنبال آورده است. نظیر استقرا، حسیات و تجربیات، تفاوت گزاردن بین استقرا و تجربه و توجه به پایگاه عقلی حسیات، برای کسانی میسور است که نگاهی همه جانبه به زوایای فلسفه و منطق مسلمانان داشته باشد. به همین دلیل تمایزات اصطلاحات فوق اغلب مورد غفلت مترجمانی قرار گرفته است که در حاشیه اندیشه‌های مدرن قدم و قلم می‌زنند؛

ثانیاً، نشان دهنده این است که برخلاف القانات پوزیتیویستی رایج، عقلی بودن خصلتی نیست که نشان دهنده تمایز فلسفه سیاسی از علم سیاست مدرن باشد. فلسفه سیاسی و به خصوص صورت اسلامی آن به رغم استفاده گسترده‌ای که از عقل می‌کند، از حس، تجربه، استقرا، و خصوصیات ویژه هر یک از آنها غافل نیست، و استفاده از هر یک از آنها را در جایگاه خود تجویز می‌کند. اگر قرار است امتیازی روش شناختی بین فلسفه سیاسی مسلمانان و علم سیاست مدرن گذارده شود، مناسب است که از برهانی بودن به عنوان ویژگی فلسفه سیاسی مسلمانان یاد شود.

برهان، روش معرفتی عامی است که اغلب علوم اسلامی را در پوشش خود قرار می‌دهد. برهان به تناسب ماده خود به اقسامی که گذشت تقسیم می‌شود و هر یک از علوم به تناسب موضوع خود، به طور طبیعی از برخی اقسام برهان بیشتر بهره می‌برد. در دانشی مثل فلسفه اولی یا فلسفه به معنای خاص که به مباحث متافیزیکی می‌پردازد، از حسیات و تجربیات کمتر استفاده می‌شود، زیرا حس احکام هستی محسوس را از آن جهت که محسوس است بیان می‌کند و فلسفه به احکام وجود از آن جهت که موجود است می‌پردازد و به همین دلیل موضوعات و محمولات فلسفی از قبیل هستی، نیستی، ضرورت، وجوب، امکان، علیت و تناقض در عرصه حس قرار نمی‌گیرند، هر چند که امور محسوس از احکام مربوط به این امور خارج نیستند. برخی از علوم دیگر، نظیر دانش‌های طبیعی به رغم استفاده‌ای که به حسب مبادی و اصول موضوعه خود و یا استفاده‌ای که در فرآیند قیاسات علمی مربوط به اولیات با فطریات می‌برند، بیش از همه از حسیات و تجربیات استفاده می‌کنند. همچنین دانستنی‌هایی که به حوادث تاریخی و اموری می‌پردازند که در معرض مشاهده مستقیم آنان نیست و از نقل و گزارش‌های دیگران بهره می‌برند، بیشتر از موادی استفاده می‌کنند که در بحث تواتر مطرح می‌شوند.

بحث تواتر حاصل تأملاتی است که در روش برهانی بر مسیر نقل واقع می‌شود و این نشان دهنده آن است که اگر نقل به اعتبار مخبر عنه به یکی از منابع سه گانه معرفت یعنی حس، عقل، شهود باز نگردد و یا به اعتبار حسی بودن مجرای انتقال که گفتار و کتابت است، به حس باز گردانده نشود و در نتیجه به صورت منبع مستقلی در کنار حس، عقل و شهود قرار گیرد، باز هم لزوماً یک روش مستقل در قبال برهان تلقی نمی‌شود. برخورد شنونده با نقل نظیر برخورد بیننده با طبیعت

است. همان گونه که طبیعت را با روش‌های ذوقی و ظنی یا روش برهانی می‌توان شناخت، با نقل نیز برخوردی عامیانه یا نقادانه می‌توان داشت. تعبد در برابر یک نقل برخوردی عامیانه است، روش برهانی مقتضی تتبع و تحقیق در ابعاد و حیثیات مختلف نقل است.

فلسفه سیاسی به تناسب دامنه گسترده خود، مباحث وسیعی را شامل می‌شود و هر دسته از مباحث آن از مواد مربوط به خود استفاده می‌کند. مباحث تجویزی و ارزشی ناب کمتر از حسیات و تجربیات بهره می‌برند، بلکه بیشتر از اولیات و فطریاتی استفاده می‌کنند که عقل عملی آنها را ادراک می‌کند. این دسته از مباحث از مقدماتی که از طریق شهود معصوم تأمین شده باشند یا از متواتراتی که مجرای انتقال گفتار معصوم باشند نیز استفاده می‌برند. بخش‌هایی از فلسفه سیاسی که به پیامدهای تکوینی و طبیعی نظام‌های سیاسی و مانند آن می‌پردازد به ناگزیر از حسیات و تجربیات بهره می‌برد.

۹. فلسفه سیاسی ممتنع: علم سیاست مدرن در حقیقت نوعی فلسفه سیاسی است که به دلیل بنیان‌های معرفتی و ایپستمولوژیک خود، از دو منبع معرفتی عقلی و شهودی محروم مانده است، این علم ابتدا به ناتوانی خویش از ورود به عرصه‌هایی پی می‌برد که فلسفه سیاسی در آنها با استفاده از منابع عقلی و شهودی داوری می‌کرد. مرزهایی را که وبر بین کار دانشمند و سیاست‌مدار ترسیم می‌کند، بخشی از این روند است. در مرز بندی او گزاره‌های تجویزی و ارزشی که در عمل سیاسی سیاست‌مدار تأثیرگذار است، از قلمرو داوری‌های علمی بیرون مانده است. علم سیاست به این نکته نیز پی برد که داوری‌های به اصطلاح علمی خود را در محدوده داده‌های حسی محض با روش استقرایی نمی‌تواند سازمان دهد.

فلسفه سیاسی تا قبل از آن که اسیر نگرش‌های آمپریستی و پوزیتیویستی گردد، مشکل فوق را از طریق گزاره‌های عقلی یا گزاره‌هایی تأمین می‌کرد. که از طریق نقل به معرفت شهودی راه می‌بردند و روش قیاسی برهانی مسیر فوق را برای فلسفه سیاسی به شرحی که گذشت هموار می‌کرد. در روش قیاسی برهانی داده‌های حسی در مقاطع مختلف به مواد عقلی و شهودی یقینی اعتماد کرده و از این طریق یقین علمی خود را نیز تأمین می‌کردند. علم سیاست مدرن به دلیل محرومیت از دو منبع معرفتی فوق، کاستی داده‌های حسی را ناگزیر از منابع خیالی و وهمی تأمین کرد و به این ترتیب روش قیاسی - استنتاجی را در قبال روش قیاسی - برهانی، قرار داد. در روش قیاسی - استنتاجی حدس‌هایی که از خزینه خیال و وهم فردی یا جمعی افراد و جوامع پدید می‌آید به عنوان بنیان‌ها یا پایگاه‌های موقت مورد استفاده قرار می‌گیرند. این نوع از معرفت سیال به دلیل

بنیان وضعی و فرضی خود به محرومیت ابدی خویش از علم یقینی به سرعت اعتراف کرد، و تنها علم به ابطال را در دسترس خود دید. تأملات بعدی نشان داد که ابطال مزبور نیز چیزی جز امری ظنی و فرضی نیست.

علم تحصلی در تلاش‌های مکرری که برای بازسازی آن به عنوان یک حوزه معرفتی مستقل انجام شد به ناکامی خود هر بار بیش از پیش واقف گشت. بنابراین سیاست مدرن را می‌توان نوعی فلسفه سیاسی دانست که امتناع از آغاز سرنوشت محتوم آن است.

والحمد لله رب العالمین

مدیر مسؤول